

پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران
دوره ۱۰، شماره پیاپی ۱۹
بهار و تابستان ۱۳۹۹، صص ۲۳۲-۲۰۷

انسان‌شناسی زیست‌محیطی؛ مروری بر موضوعات، رویکردها و کاربردها

یوسف سرافراز^۱

محمدسعید ذکایی^۲

تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۳/۲۵

تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۳/۲۶

چکیده

انسان‌شناسی زیست‌محیطی از زیررشته‌های انسان‌شناسی فرهنگی محسوب می‌شود که هدف نهایی آن بررسی انواع روابط میان انسان و محیط‌زیست پیرامونش است. در این مقاله، با کاوش در منابع حوزه انسان‌شناسی زیست‌محیطی به شناسایی موضوعات متداول آن، رویکردها و نگرش‌هایی که برای فهم رابطه انسان-محیط‌زیست دارد و در نهایت کوشش‌های کاربردی آن پرداخته‌ایم. بر همین اساس، ساختار مقاله حاضر در بخش بدنه به سه بخش تقسیم شده است. در بخش نخست، با مرور جدیدترین مقالات منتشرشده به زبان انگلیسی در حوزه انسان‌شناسی زیست‌محیطی از سال ۲۰۱۸ به این سو، به بررسی مهم‌ترین موضوعاتی که مورد توجه انسان‌شناسان زیست‌محیطی بوده پرداخته شده است. موضوعاتی از جمله تجربه فرهنگی محلی چالش‌های زیست‌محیطی و روندهای سازگاری با این چالش‌ها مهم‌ترین موضوعات هستند که تداوم علایق پیشین این حوزه را نشان می‌دهند. در بخش دوم، رویکرد خاصی که انسان‌شناسان در تعریف نسبت خود با چالش‌های زیست‌محیطی دارند بررسی شده است. انسان‌شناسان برای مشارکت در چالش‌های زیست‌محیطی نقش‌های مختلفی برای خود تعریف می‌کنند؛ از جمله تفسیرگر، مترجم، میانجی، تسهیلگر و کنشگر. تنوع این نقش‌ها گویای ظرفیتی است که انسان‌شناسی برای مشارکت در چالش‌های زیست‌محیطی دارد. بخش سوم با مرور مهم‌ترین منابعی که به انسان‌شناسی زیست‌محیطی کاربردی پرداخته‌اند، انواع مختلف کاربردها و مشارکت‌های انسان‌شناسی زیست‌محیطی بررسی شده است. در نهایت، در بخش نتیجه با بررسی برخی شکاف‌ها در مطالعات انسان‌شناسی زیست‌محیطی، مدلی از مشارکت انسان‌شناسی در بررسی چالش‌های زیست‌محیطی ارائه شده که از سه جزء محوری جامعیت معرفتی، جامعیت کنشی و جامعیت مقیاسی تشکیل شده است. هر یک از این سه جزء در مطالعات این حوزه مدنظر انسان‌شناسان بوده است.

واژه‌های کلیدی: انسان‌شناسی زیست‌محیطی، انسان‌شناسی کاربردی، بوم‌شناسی فرهنگی، جهان‌محلی‌شدن، مردم‌نگاری چندگونه‌ای.

^۱ کارشناسی ارشد انسان‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران؛ نویسنده مسئول:
yusef_sarafraz@yahoo.com

^۲ استاد گروه مطالعات فرهنگی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی

مقدمه^۱

تاریخچه انسان‌شناسی زیست‌محیطی

مسئله محیط‌زیست در تاریخ انسان‌شناسی روندهای متنوعی دارد. این تنوع در واژه‌شناسی، مکاتب و گرایش‌هایی منعکس شده که این رشته در طول تاریخ خود برای مواجهه با محیط‌زیست در پیش گرفته است. اهمیت محیط‌زیست برای صورت‌بندی مسئله انسان‌شناختی، ریشه در تمرکز انسان‌شناسی بر فرهنگ و روابطی دارد که میان فرهنگ و محیط‌زیست برقرار کرده است. شناخت و دخیل کردن محیط‌زیست همواره یکی از پایه‌های مطالعه انسان‌شناختی اولیه بوده است. مطالعات هنری مورگان برای دسته‌بندی جوامع بر روابط میان فرهنگ- محیط‌زیست متکی است. همچنین مطالعات بوآس و کروبر که به دنبال ترسیم نواحی فرهنگی به مثابه واحدهای فرهنگی- زیست‌محیطی بودند، پایه‌ای برای توسعه بعدی مسئله محیط‌زیست در انسان‌شناسی، در قالب بوم‌شناسی فرهنگی شد (بروندیزو و همکاران، ۲۰۱۶).

انسان‌شناسی زیست‌محیطی^۲ و انسان‌شناسی بوم‌شناختی^۳ دو چهره اصلی مسئله محیط‌زیست در انسان‌شناسی هستند. این دو زیرشاخه‌های انسان‌شناسی فرهنگی محسوب می‌شوند. هرچند برخی دومی را هم‌زمان ذیل انسان‌شناسی زیست‌شناختی رده‌بندی می‌کنند و اولی را بیشتر با بخش فرهنگی انسان‌شناسی مرتبط می‌دانند (ساتن و اندرسون، ۲۰۱۳). با این حال در بیشتر منابع، این دو به شکل قابل‌تعویض به کار می‌روند. برخی نیز مسئله محیط‌زیست در انسان‌شناسی را به دو دوره قدیم و جدید تقسیم می‌کنند که در آن، انسان‌شناسی بوم‌شناختی که از دهه ۱۹۶۰ متداول شد، متعلق به دوره قدیمی‌تر است و انسان‌شناسی زیست‌محیطی مربوط به دوره جدیدتر که عمده محبوبیت آن از دهه ۱۹۹۰ آغاز می‌شود (بروندیزو و همکاران، ۲۰۱۶). برخی نیز انسان‌شناسی زیست‌محیطی را بعد کاربردی انسان‌شناسی بوم‌شناختی در نظر می‌گیرند. با این حال، سنت‌های انسان‌شناختی‌ای که حول مسئله محیط‌زیست شکل گرفته‌اند محدود به این دو نیستند. در شکل ۱ می‌توان انواع مختلف این سنت‌ها را مشاهده کرد.

^۱ این مقاله با حمایت بنیاد ملی نخبگان نوشته شده است.

^۲ Environmental Anthropology

^۳ Ecological Anthropology



شکل ۱. سنت‌های انسان‌شناسی زیست‌محیطی

منبع: برون‌دیزو و همکاران، ۲۰۱۶

عبارت انسان‌شناسی بوم‌شناختی طی دهه ۱۹۶۰ مطرح شد، اما ریشه‌های آن را باید از دهه ۱۹۳۰ به بعد جست؛ جایی که استیوارد^۱ بوم‌شناسی فرهنگی را مطرح کرد. وی با تکیه بر مطالعات میدانی خود در آمریکای شمالی و بعدها در آمریکای جنوبی، نخستین انسان‌شناسی بود که چهار رویکرد را در مطالعه میان‌کنش‌های فرهنگ و محیط‌زیست ترکیب کرد: ۱. تبیین فرهنگ از حیث محیط‌زیستی که در آن جای گرفته (به‌جای فرض وجود تنها یک رابطه جغرافیایی با اقتصاد)، ۲. روابط میان فرهنگ و محیط‌زیست به‌مثابه یک فرایند (نه فقط یک هم‌بستگی)، ۳. توجه به محیط‌زیست کوچک‌مقیاس، به‌جای مناطقی در اندازه ناحیه فرهنگی، ۴. ارتباط بوم‌شناسی و تطور فرهنگی چندخطی (ساتن و اندرسون، ۲۰۱۳).

انسان‌شناسی بوم‌شناختی دهه ۱۹۶۰ مسئله خود را ذیل نظریه کارکردگرایی و نظریه سیستم‌ها صورت‌بندی می‌کند. انسان‌شناسان به‌دنبال مطالعه نقش اعمال فرهنگی و اعتقادات در تواناساختن جمعیت‌های انسانی در سازگاری‌شان با محیط‌زیست بودند. واحد تحلیل در این سنت، جمعیت بوم‌شناختی و اکوسیستم، به‌منزله واحدهایی مجزا و جدا بود. برای فهم صورت‌بندی مسئله این سنت و تمایزش با سنت دهه‌های بعدی، تعریف راپاپورت^۲ از جمعیت

¹ Steward

² Rappaport

بوم‌شناختی راه‌گشاست: «مجموعه‌ای از ارگانسیم‌ها که به‌طور مشترک دارای مجموعه‌ای از ابزارهای متمایز هستند که با آن‌ها مجموعه‌ی مشترکی از روابط مادی را درون اکوسیستمی که در آن مشارکت می‌کنند، حفظ می‌کنند» (راپاپورت، ۱۹۷۱: ۲۳۸ به نقل از کتاک، ۱۹۹۹: ۲۴). پرسش‌هایی که کتاک^۱ در برابر این تعریف پیش می‌کشد تا با چالش کشیدن برخی فرضیات این سنت را طرح کند، پرسش‌هایی هستند مانند اینکه در جهان امروز (در سال ۱۹۹۹) که جریان‌های مردم، اطلاعات و فناوری مرزهای فرهنگی را درنوردیده‌اند، ابزارهای سازگاری فرهنگی استفاده‌شده در هر گروه تا چه حد می‌توانند متمایز باشند؟ با توجه به تنوع فزاینده درون جمعیت‌ها، مجموعه روابط مادی درون یک اکوسیستم تا چه حد مشترک است؟ امروز جمعیت‌ها تنها در یک اکوسیستم فعالیت نمی‌کنند. استروس و ارلاو (۲۰۰۳) از وجهی کلی‌تر پژوهش انسان‌شناسی زیست‌محیطی را به دو دسته اصلی تقسیم می‌کنند. یک دسته بوم‌شناسانی که به زمینه‌ی مادی این رابطه می‌پردازند و دسته‌ی دیگر، انسان‌شناسان معناگرایی که به وجوه نمادین و مبتنی بر نماد این رابطه توجه دارند. مطابق این دسته‌بندی انسان‌شناسی بوم‌شناختی بیشتر به زمینه‌های مادی مانند فناوری می‌پردازد که با دغدغه‌های استیوارد به‌عنوان یکی از پایه‌گذاران این حوزه سازگاری دارد.

تفاوت‌ها میان انسان‌شناسی بوم‌شناختی و انسان‌شناسی زیست‌محیطی شامل سیاست‌گرایی و ارزش‌گرایی، مسئله‌ی کاربرد، واحد تحلیل، مقایسه و روش است. مطالعات در انسان‌شناسی بوم‌شناختی بر هنجار نسبی‌گرایی فرهنگی و خنثی‌بودن ارزشی متکی است؛ درحالی‌که در انسان‌شناسی زیست‌محیطی نظریه و تحلیل با آگاهی سیاسی و مسائل سیاسی آغشته می‌شود. تغییرات در انسان‌شناسی زیست‌محیطی آیینی تغییرات کلی‌تری است که در خود رشته‌ی انسان‌شناسی پدید آمده‌اند. خاصه تغییر تمرکز کار میدانی از یک جماعت یا فرهنگ منفرد به مطالعات چندمیدانه، اهمیت توجه به ارتباطات فراگیری که همراه با جریان‌های فناورانه، تصویری و اطلاعاتی پدید آمده‌اند و همچنین مطالعه‌ی تأثیر قدرت و منزلت بر واحدهای محلی. در انسان‌شناسی زیست‌محیطی، موضوعات مطالعه در مقیاسی بزرگ‌تر تحلیل می‌شوند. علاوه‌بر خود اکوسیستم‌ها، عناصر بیرونی‌ای که بر آن‌ها تأثیر می‌گذارند، به بازیگران کلیدی در تحلیل تبدیل می‌شوند؛ مانند سازمان‌های بین‌المللی یا جریان‌های تحت عنوان جهانی‌شدن.

کتاک (۱۹۹۹) موضوعات انسان‌شناسی زیست‌محیطی را این‌گونه برمی‌شمارد: تعارض میان توسعه‌گرایی و محیط‌زیست‌گرایی، حفاظت از تنوع زیستی (به‌ویژه با طرح حقوق و ارزش گیاهان و حیوانات در برابر حقوق بشر)، آگاهی بوم‌شناختی و ادراک خطر زیست‌محیطی،

¹ Kottak

سازمان‌های مردم‌نهاد و جنبش‌های حقوقی و نژادپرستی بوم‌شناختی. از میان این موضوعات، به نظر کتاک، نقش کاربردی انسان‌شناس زیست‌محیطی، نقش او به‌عنوان یک عامل یا مدافع است که در دو جهت نمود می‌یابد. از یک‌سو عامل و مدافع سیاست‌هایی با هدف حفاظت یا بهبود محیط‌زیست و از سوی دیگر، مدافع مردم محلی در معرض خطر از سوی نیروها و جنبش‌های مختلف از جمله توسعه‌گرایی و محیط‌زیست‌گرایی.

صورت‌بندی مسئله انسان‌شناسی زیست‌محیطی

اگر وجود تنش میان پدیده‌ها را از محرک‌های اولیه شکل‌گیری مطالعه علمی بدانیم، انسان‌شناسی زیست‌محیطی به سه نوع تنش می‌پردازد: تنش میان معیشت‌های محلی و پروژه زیست‌محیطی، تنش میان جماعت‌ها و حیات‌وحش و تنش میان شیوه‌های سنتی زندگی و مدرنیته (کوپینا و شورمان اومیت، ۲۰۱۶). این سه نوع تنش را می‌توان گسترش داد و ابعاد دیگری بر آن‌ها افزود. تنش اول تنشی است که هنگام اجرای پروژه‌های زیست‌محیطی میان مجریان و مردمی که در پهنه زیست‌محیطی خاصی زندگی می‌کنند رخ می‌دهد. نادیده‌انگاشتن شیوه‌های فرهنگی زندگی در این پهنه‌ها، بی‌توجهی به ذی‌نفعان محلی و بی‌توجهی به پیامدهای کوتاه‌مدت و بلندمدت تغییرات حاصل از این پروژه‌ها بر زندگی ساکنان از دلایل روی‌دادن این تنش است. تنش دوم را می‌توان ذیل رویکرد و تفکر انسان‌محور جای داد که در آن موجودات غیرانسانی و نقش آن‌ها در محیط‌زیست نادیده گرفته می‌شود. تنش سوم تنش میان سبک زندگی، تغییرات جهانی آن در چند دهه اخیر و نقشی است که در چالش‌های زیست‌محیطی دارد. این سه نوع تنش را در ادامه مقاله می‌توان در مطالعات مرور شده به‌خوبی مشاهده کرد. رویکرد انسان‌شناسی را می‌توان به‌خوبی در این جملات میلتن^۱ مشاهده کرد: «انسان‌شناسان می‌خواهند درنگ کنند و سؤالاتی را بپرسند: چرا به آنچه دانشمندان به ما می‌گویند، معتقدیم؟ چرا نهنگ‌ها و درختان را مهم می‌شماریم؟ چه نوع فرض‌هایی مبنای این ادعا هستند که زمین در خطر است؟ این شیوه خاص فهم جهان چه تفاوتی با شیوه‌های فهم جهان در دیگر فرهنگ‌ها دارد و چرا آن‌ها متفاوت‌اند» (میلتن، ۲۰۰۲: ۲). میلتن (۱۹۹۳، ۲۰۰۲) سه شیوه اصلی را که انسان‌شناسی می‌تواند در مسائل زیست‌محیطی مشارکت کند، معرفی می‌کند:

۱. مطالعه روابط انسان - محیط‌زیست یا انسان‌شناسی به‌منزله بوم‌شناسی انسانی؛
۲. انسان‌شناسان به‌منزله تفسیرگران چندفرهنگی دانش و عمل زیست‌محیطی؛
۳. مطالعه خود محیط‌زیست‌گرایی به‌منزله پدیده‌ای فرهنگی به‌عنوان یک ابژه تحلیل.

¹ Key Milton

تأکید میلتون به‌ویژه بر مورد ۱ و ۳ است که مبتنی بر تعریفی است که از فرهنگ به‌عنوان کارویژه اصلی انسان‌شناسی ارائه می‌دهد. او با مراجعه به تعاریفی از فرهنگ که در انسان‌شناسی مطرح بوده‌اند، فرهنگ را مکانیسمی بوم‌شناختی معرفی می‌کند که در دو شکل اصلی وجود دارد. یکی فرهنگ را وسیله و واسطی می‌داند که مردم به‌کمک آن با محیط‌زیستشان تعامل می‌کنند. از این نظر، فرهنگ امری ضروری است تا آنچه را که برای حفظ خود نیازمندند از محیط پیرامونی‌شان به‌دست آورند. دوم، فرهنگ را وسیله و واسطی معرفی می‌کند که مردم از طریق آن با محیط‌زیستشان سازگار می‌شوند. تفاوت میان این دو، به میزان قدرتی است که به محیط‌زیست در توسعه جامعه انسانی نسبت داده می‌شود. اولی محیط‌زیست را منبع معیشتی انسان در نظر می‌گیرد و دومی بر این نکته دلالت دارد که محیط‌زیست با شرایطی که بر سر راه جامعه انسانی قرار می‌دهد، آن را شکل می‌دهد. به نظر میلتون، اگر فرهنگ به‌منزله سازوکاری دیده شود که مردم به‌کمک آن با محیط‌زیستشان تعامل می‌کنند، در نتیجه خود مطالعه فرهنگ، مطالعه بوم‌شناسی انسانی است.

در نهایت اگر بخواهیم به شکلی خلاصه موضوعاتی را که انسان‌شناسان زیست‌محیطی به آن‌ها می‌پردازند، بیان کنیم، باید به موارد زیر اشاره کرد:

میان کنش‌های تاریخی و کنونی انسان- محیط‌زیست (چه در معنای فیزیکی و چه در معنای نمادین آن)، سازگاری‌های فرهنگی و تغییرات زیست‌محیطی، تعدد بازیگران زیست‌محیطی، دانش‌های فرهنگی مرتبط با محیط‌زیست، تنوع اخلاق زیست‌محیطی و ارزش‌های آن، عدالت زیست‌محیطی، درک و فهم‌های متعدد از تغییرات زیست‌محیطی، ارزش‌های زیست‌محیطی و دین، محیط‌زیست شهری و مسائلی مانند مهاجرت، کمیابی و سلامت (کوپنینا و شورمان اومیت، ۲۰۱۶: ۳ و ۴).

پرسش‌ها و مسئله

در این مقاله، مرور ادبیات انسان‌شناسی زیست‌محیطی صورت گرفت تا شمایی کلی از روندها، موضوعات، دغدغه‌ها و رویکردهای این حوزه به‌دست آمد. شیوه مرور، مرور روایی است که در آن مقاله‌های منتشرشده از سال ۲۰۱۸ به زبان انگلیسی جمع‌آوری شده‌اند. مقالات جمع‌آوری‌شده از دو حیث دسته‌بندی شده‌اند. یکی از حیث موضوعی که به آن پرداخته‌اند و دیگری از حیث نگرش و رویکردی که در بررسی موضوعات داشته‌اند. برای بررسی جامع انسان‌شناسی زیست‌محیطی کاربردی علاوه بر جدیدترین مقالات، به سایر منابع نیز رجوع شده است؛ در نتیجه پرسش‌هایی که این مقاله در پی پاسخ به آن‌هاست و مسئله کلی آن را می‌سازند، عبارت‌اند از: جدیدترین کوشش‌های انسان‌شناسان زیست‌محیطی در مطالعه رابطه

انسان (فرهنگ) و محیط‌زیست مصروف چه موضوعاتی شده است؟ انسان‌شناسی چگونه به محیط‌زیست و چالش‌های آن می‌نگرد؟ انسان‌شناسان چه جایگاهی برای خود در چالش‌های زیست‌محیطی متصورند؟ انسان‌شناسی چه آورده‌هایی برای فهم و مواجهه با چالش‌های زیست‌محیطی دارد؟ چه شکاف‌هایی در مقالات مرور شده وجود دارند؟

موضوعات انسان‌شناسی زیست‌محیطی

فهم محلی و مسئله سازگاری

فهم محلی از محیط‌زیست و چالش‌های زیست‌محیطی مانند تغییرات اقلیمی مهم‌ترین حوزه مطالعاتی انسان‌شناسان است. پژوهش درباره درک و فهمی که اجتماعات انسانی از محیط‌زیست پیرامون خود دارند و انواع معناهایی که میان فرهنگ و محیط‌زیست پیرامونی تبادل می‌شوند، بیشترین دغدغه انسان‌شناسی محیط‌زیستی بوده است. بسامد فراوان این دغدغه درون انسان‌شناسی، ارتباطی وثیقی دارد که این رشته با اجتماعات محلی سراسر جهان، به‌ویژه گروه‌های خرد دارد. پیگیری معناهای متفاوت محیط‌زیست در میان اجتماعات مختلف، علاوه بر اینکه امکان مردم‌نگاری راه، به‌مثابه روشی که بخش مهمی از معنای خود انسان‌شناسی را برمی‌سازد، فراهم می‌کند، با بخش دیگری از پوشش انسان‌شناختی، یعنی در جست‌وجوی تنوع بودن مرتبط است. معنای محیط پیرامون در طبقه‌بندی‌ای نمود می‌یابد که یک جماعت برای تفکیک و تمایز محیط پیرامونش ارائه می‌دهد. طبقه‌بندی دخالت امر فرهنگی برای ساختن طبیعت است؛ به شکلی که آن را درک می‌کند؛ به همین دلیل پنداشتی که ساکنان ساوان برزیل از آتش دارند، با پنداشت مدیران محیط‌زیست در منطقه جالاپوآی برزیل متفاوت است. فاگوندس (۲۰۱۹) با تکیه بر این تمایز میان پنداشت محلی و پنداشت رسمی از آتش، به تحلیل چرایی موفق‌نبودن طرح‌های محافظت از جنگل می‌پردازد. ساکنان محلی، کیولومبولوها (آفریقایی-برزیلی‌ها) پدیده آتش‌سوزی را در سه دسته جای می‌دهند: مکان سوخته^۱، آتشی که گسترش می‌یابد یا آتش‌سوزی عمومی^۲ و آتش‌سوزی بی‌وقت.^۳ ذیل این طبقه‌بندی، تمایز دیگری سربرمی‌آورد و آن تمایز میان آتش خوب و آتش بد است؛ درحالی‌که در معیارهای هنجارین از پیش داده‌شده رسمی که پنداشت مقامات را شکل می‌دهد، هیچ‌یک از این طبقه‌بندی‌ها و تمایزات وجود ندارند. این اختلافات ادراکی میان مردم محلی و مقامات که آتش‌سوزی عمدی و ناخواسته را نزد هریک متفاوت برمی‌سازد، در برنامه‌های حفاظتی نادیده انگاشته می‌شود که به‌زعم نویسندگان عامل موفقیت‌نداشتن آنهاست. به‌دنبال فهم محلی

¹ Queimada

² Fogos gerais

³ Fogo fora do tempo

چالش‌های زیست‌محیطی بودن، نکته دیگری را بر مردم‌نگار افشا می‌کند و آن اولویت‌هایی است که مردم محلی درباره چالش‌های زیست‌محیطی دارند که عمدتاً به تجربه زیسته چالش‌های زیست‌محیطی در بستر کردوکارهای روزانه، به‌ویژه فعالیت‌های معیشتی برمی‌گردد. بیرل و همکاران (۲۰۱۸) در پیمایشی در سه جزیره اقیانوسیه نتیجه گرفتند برخلاف تصور رایجی که تهدید اصلی جزایر کوچک اقیانوسیه را بالآمدن سطح آب می‌داند، ساکنان مهم‌ترین تهدیدهای قریب‌الوقوع را خشک‌سالی، طوفان‌های موسمی، سیل، فرسایش و اثرات آن‌ها بر سلامت، دارایی و امور مالی می‌پندارند. فهم محلی از این چالش‌ها، راه را برای حوزه پژوهشی دیگری در انسان‌شناسی محیط‌زیستی، یعنی سازگاری می‌گشاید.

تغییر اقلیمی فرایندهای اقتصادی محلی و راهبردهای اقتصادی آن‌ها را دگرگون می‌کند. در مردم‌نگاری‌های صورت‌گرفته تغییر اقلیمی به‌منزله نیرویی است که به جمعیت‌های روستایی و شهری آسیب‌پذیر خسارت وارد می‌کند، اقتصادهای محلی آن‌ها را با چالش‌هایی مانند کاهش تولید کشاورزی، کاستن از حوزه‌های صید و فرسایش گله‌های احشام روبه‌رو می‌کند (بولینگ، ۲۰۱۸). در مواجهه با این مسئله، مردم‌نگار به‌دنبال فهم راهبردهای سازگاری است که مردم محلی در پیش می‌گیرند تا خود و جامعه‌شان را با تغییرات جدیدی که زندگی‌شان را تحت تأثیر قرار داده است، سازگار کنند. بیرل و همکاران (۲۰۱۸) در مطالعه سه جزیره اقیانوسیه، راهبردهای سازگاری ساکنان این سه جزیره را برمی‌شمارند: مدیریت آب، کاشت و محافظت از محصولات و درختان، مرمت و مستحکم‌سازی خانه‌ها، احیای اراضی، مدیریت پسماند، آموزش کودکان، مهاجرت، دعا و عبادت و بهبود وضعیت مالی خود فرد. همچنین نقل و انتقال درون جزیره و یافتن زمین برای اسکان مجدد برای آن‌هایی که از سیل و فرسایش زمین آسیب دیده‌اند، اهمیت دارد. با این حال مطالعات دیگری در انسان‌شناسی به نقد رویکرد سازگاری و مهم‌تر از آن، پنداشت‌های مضمّر در آن پرداخته‌اند. کِلپ (۲۰۱۸) با تمرکز بر نقد گفتمانی مفهوم آسیب‌پذیری و سازگاری ناشی از آن، به‌دنبال ارائه بدیل‌هایی است تا بر نواقص مفاهیم آسیب‌پذیری و انعطاف‌پذیری فائق آید. او با انجام کار میدانی در یکی از جزایر اقیانوسیه، به نقد گفتمان جهانی آسیب‌پذیری پرداخته است. به نظر او بحث سازگاری نمود غلبه راه‌حل‌های پیشنهادی علوم طبیعی و جغرافیایی است که در ارتباط با رسانه‌های غربی، همکاری‌های آکادمیک و بین‌المللی، این جزایر را به‌منزله مناطق حاشیه‌ای، آسیب‌پذیر، نیازمند توسعه و فقیر و کوچک تصویر می‌کنند. این برساخت‌ها صورت‌های دانش و قدرتی هستند که در بافتار تغییر اقلیمی بار دیگر پیکربندی شده‌اند که در نتیجه آن، بحث‌های سازگاری در برابر تغییرات اقلیمی را غیرسیاسی می‌کنند و عاملیت کنشگران را نادیده می‌گیرند. کِلپ به ارائه سه بدیل می‌پردازد که قابلیت سیاسی‌سازی مجدد بحث‌ها در باب سازگاری و بازگرداندن عاملیت به

نقطه تمرکز بحث‌ها را دارد. این بدیل‌ها بر ویژگی‌های سیستمی کمتر و پیچیدگی‌های از پایین به بالای بیشتر، عاملیت کنشگران محلی، اهمیت به دانش محلی در مقابل علوم مستقر و درنهایت، ارائه رویکرد مبتنی بر شهروندی که بر جنبه‌های سیاسی و عاملیت تأکید دارد، متمرکز هستند. این مسئله به پرسیمان دیگری منتهی می‌شود که بر روابط اجتماعی میان کنشگران مختلف تغییر اقلیم می‌پردازد.

تعاملات جهانی - محلی

تمرکز انسان‌شناسی محیط‌زیستی بر مطالعه فهم محلی از چالش‌های زیست‌محیطی، حوزه پژوهشی دیگری را می‌گشاید و آن ارتباطات اجتماعی حول گفت‌وگو میان محیط‌زیست در سطوح جهانی-ملی-محلی است؛ اینکه این گفت‌وگو در هر یک از این سطوح چگونه منتقل می‌شود، در تماس با معانی فرهنگی میزبان چه تغییراتی می‌کند و این جابه‌جایی مقیاس چه پیامدهایی برای کنشگران محیط‌زیست خواهد داشت. جهان‌بینی‌های متفاوت مبتنی بر فهم‌های متفاوتی که از طبیعت، فرهنگ، جهان و عدالت دارند، وضعیت‌های هنجاری متفاوتی برای مقابله با چالش‌هایی مانند تغییر اقلیم شکل می‌دهند. پارگارد (۲۰۱۹) با تأکید بر این مسئله، به دنبال مطالعه نقشی است که انسان‌شناسی می‌تواند در ارتباطات اجتماعی گفت‌وگو میان تغییر اقلیم، در یک جماعت کوهستانی پرویی داشته باشد. او به دنبال تفسیر نشانه‌ها و نمادها، تصورات و هویت‌هایی است که در میان این مردم برای پذیرش گفت‌وگو میان تغییر اقلیم و تبدیل آن به عنصری متعلق به فرهنگ خودشان در کار بوده‌اند؛ در نتیجه پیوند میان انسان‌شناسی ارتباطات و تغییر اقلیم نه تنها به این مسئله محدود است که تغییر اقلیم چگونه تجربه و فهم می‌شود، بلکه دربرگیرنده نحوه مبادله این گفت‌وگو میان طرفین ارتباط و همچنین چگونگی بازنمایی آن در رسانه‌ها و سیاست‌گذاری‌هاست؛ به عبارت دیگر، چگونگی ارتباط میان علوم تغییر اقلیم و حوزه عمومی. جریان اطلاعات در باب تغییر اقلیم، جریانی خطی نیست که از اجتماعات علمی شروع شود و از طریق سازمان‌های دولتی و خصوصی به حوزه عمومی منتهی شود. ارتباطات اقلیمی جریانی متنوع و پیچیده است که در شبکه روابط اجتماعی و تعاملات فرهنگی قرار می‌گیرد، پیام آن تغییر می‌کند و معناهای جدیدی می‌پذیرد. تغییر اقلیم هر چند پدیده‌ای جهانی است، به شکلی محلی تجربه می‌شود؛ در نتیجه کنشگران تغییر اقلیم باید این حقیقت را به رسمیت بشناسند که تنها یک حقیقت درباره تغییر اقلیم وجود ندارد، بلکه حقایق بسیاری وجود دارند و ارتباط اقلیمی رابطه‌ای گفت‌وگویی مبتنی بر علایق مشترک متخصصان و کاربران است؛ بنابراین رابطه‌ای تک‌منطقی و دارای روابط سلسله‌مراتبی نیست

که اغلب در تماس و تعامل سازمان‌های دولتی و غیردولتی با جمعیت‌های آسیب‌پذیر جنوب مشاهده می‌شود.

کاوش عناصر فرهنگی مانند اسطوره‌ها، اعتقادات و ارزش‌ها و نسبت آن‌ها با محیط‌زیست و نقشی که در نوع تعامل یک جماعت با محیط پیرامونی‌شان دارند، حوزه پژوهشی دیگری در انسان‌شناسی محیط‌زیستی است. الگوهای زندگی جمعی که در تعامل با طبیعت ریشه دارند، اسطوره‌ها و اعتقاداتی که در ارتباط با مدیریت طبیعی هستند و تأثیر حکمت و بینش محلی بر حفاظت از طبیعت پیرامونی از جمله موضوعات این حوزه پژوهشی است. اسبا و همکاران (۲۰۱۹) با مطالعه مردم بومی کالومپانگ در اندونزی به دنبال فهم الگوها، اسطوره‌ها و حکمت‌هایی هستند که در میان این جماعت به حفظ محیط‌زیست کمک کرده است. نویسندگان شیوه زیست فرهنگی این جماعت را با ارزش‌های حفاظت از محیط‌زیست هم‌راستا می‌دانند و استدلال می‌کنند، در صورتی که آن‌ها در اجرای سنن حقوقی‌شان آزاد باشند، ایدئولوژی فرهنگی‌شان را در راستای محافظت از طبیعت سامان می‌دهند. به گفته نویسندگان، اسطوره‌های مردم کالومپانگ کارکردی قانونی دارد که می‌تواند الگوی کنش‌های انسانی را در پاسداری از طبیعت به‌نحوی کنترل کند که به محیط‌زیست و نظم زیستی آسیبی نرساند. در واکنش به این موضوع، این پرسش مطرح می‌شود که در جهان کنونی که بیش از هر چیز با تبادلات فرهنگی، معنایی و فناورانه مشخص می‌شود، ذیل عنوان جهانی‌شدن، عناصر فرهنگی محلی تا چه حدی می‌توانند از سبک زندگی بیرونی تمییز داده شوند و اینکه آیا چنین تبادلاتی کارکردهای حفاظتی ارزش‌های محلی را با چالش مواجه نمی‌کنند؟ کاراباسا (۲۰۱۹) در مطالعه منطقه حفاظت‌شده کش-ککوا^۱ در ترکیه، به بررسی نقش این تبادلات فرهنگی بر محیط‌زیست این منطقه پرداخته است. این جزیره مورد تهدید فعالیت‌های گردشگری است. نویسندگان با دخیل کردن مباحث مرتبط با نظام اقتصاد جهانی و جهانی‌شدن، به ارزیابی وضعیت حفاظت زیست‌محیطی جزیره پرداخته است. مطابق با داوری او مسائل موجود در این جزیره متأثر از فرهنگ محلی آن نیست و در صورت تداوم این فرهنگ محلی، فشارهایی که اکنون بر این جزیره وجود دارد، کاهش خواهد یافت.

عدالت زیست‌محیطی و ارتباط آن با توسعه پایدار و سیاست‌گذاری عدالت‌گرایی که در آن نحوه استفاده از محیط‌زیست تبیین شده باشد، از دیگر بحث‌هایی است که از نقش‌آفرینی فرایندهای جهانی‌شدن در انسان‌شناسی محیط‌زیست متأثر شده است. بحث عدالت زیست‌محیطی در ارتباط با دو بحث مهم دیگر است: الزامات توسعه به‌ویژه که توسعه به‌مثابه یک پیش‌فرض و اصل بدیهی در سیاست‌گذاری‌ها برشمرده می‌شود و همچنین اثراتی که

^۱ Kaş-Kekova

سیاست‌های توسعه‌ای می‌توانند بر پایداری زیست‌محیطی داشته باشند. بحث دیگر مرتبط با نیازهای انسانی و نحوه دسترسی به محیط‌زیست برای رفع آن‌هاست. ادکونلی (۲۰۱۸) در مقاله‌ای انتقادی و با تمرکز بر سیاست‌گذاری‌ها در قاره آفریقا، به ارتباط میان لزوم دسترسی عادلانه به محیط‌زیست پاک، سالم و امن و نقشی که اقتصادهای درحال توسعه در تخریب و بی‌عدالتی زیست‌محیطی بازی می‌کنند، پرداخته است. وی با طرح مفهوم حکمرانی زیست‌محیطی، لزوم اولویت‌دهی، دیده‌بانی و ارزیابی سیاست‌های پایدار را به‌منظور رفع تبعیض زیست‌محیطی و متعاقب آن نابرابری زیست‌محیطی بیان کرده است. با این حال، انسان‌شناسان دیگری هم هستند که به ارتباط میان نظام‌های حقوقی- قانونی و مباحث زیست‌محیطی، در یک چشم‌انداز مردم‌نگارانه پرداخته‌اند. کِلپ (۲۰۱۸) در مطالعه جزیره کریباتی در اقیانوسیه مرکزی، به دنبال شرح و بسط تأثیراتی است که تغییر اقلیم بر نظام حکمرانی، به‌ویژه مباحث عدالت، قانون‌گذاری و مهاجرت در این جزیره داشته است. نقطه ثقل ادعای کِلپ، تحلیل این مسئله است که چگونه دولت‌گفتمان‌های تغییر اقلیم را با کوشش خود برای نیل به نظام حقوقی و منابع جدید ترکیب کرده است. آگاهی از تغییر اقلیمی مؤلفه‌های جدیدی برای فرایندهای ایجاد قوانین نوظهور به همراه داشته است. ابزارهای کِلپ برای این کار، انسان‌شناسی احکام قانونی نوظهور، ایده فرایندهایی از پایین به بالای ساخت عدالت و تکثرگرایی حقوقی است. تحت تأثیر تغییرات ناشی از تغییر اقلیم، نویسندگان استدلال می‌کند که از یک سو مفاهیم جدید تعلق، مهاجرت و هم‌بستگی در اقیانوسیه تطور یافته‌اند و از سوی دیگر، ارزش‌های فراملیتی، هنجارها و فرایندهای قانون‌گذاری تغییر کرده‌اند.

اشیاء: واقعیت‌های اجتماعی تام

دامنه مطالعات انسان‌شناسی زیست‌محیطی برخی از مهم‌ترین اشیایی را دربرمی‌گیرد که در چالش‌های زیست‌محیطی جایگاهی برجسته دارند. آب و پلاستیک دو نمونه از این موارد هستند که می‌توان آن‌ها را نمونه‌هایی از یک «واقعیت اجتماعی تام» مدنظر مارسل موس^۱ دانست. اشیایی که در ماهیت طبیعی و مادی خود متوقف نمانده‌اند و در تقاطع قلمروهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فناورانه نقشی وصل‌کننده دارند؛ چنان‌که مطالعه آب یا پلاستیک، هم‌زمان مطالعه جنبه‌هایی از این قلمروها نیز محسوب می‌شود. مشارکت انسان‌شناسان در مطالعات مرتبط با آب، به نوع تلقی آن‌ها به آن متکی است. آب نه تنها یک منبع حیاتی، بلکه ماده‌ای است که قلمروهای متعدد زندگی اجتماعی را به یکدیگر متصل می‌کند. از جمله موضوعات مدنظر انسان‌شناسان می‌توان به پنج موضوع محوری در حوزه آب

¹ Marcel Mauss

اشاره کرد: اشکال متفاوت ارزش‌گذاری آب، توزیع نابرابر آب، قوانین و نهادهایی که بر استفاده از آب حکمرانی می‌کنند، سیاست‌های آب و گفتمان‌های متعارضی که نوع مدیریت آب را شکل می‌دهند و در نهایت مطالعه نظام‌های دانش متعدد و اغلب متعارضی که کنشگران مختلف درگیر آب با اتکا به آن‌ها در این میدان حضور می‌یابند. این نظام‌های دانش در یک دسته‌بندی اولیه به دو دسته نظام دانش محلی و نظام دانش علمی تقسیم می‌شوند. همچنین بینش‌های مردم‌نگارانه‌ای که انسان‌شناسان با کار میدانی در میدان‌های مرتبط با آب به دست می‌آورند نیز از دیگر حوزه‌های مرتبط است (ارلاو و کتان، ۲۰۱۰).

پاتاک و نیکتر (۲۰۱۹) در مطالعه‌ای میدانی در هند با تلفیق نقش معرفتی و کنش‌گرانه انسان‌شناسی، به بررسی حوزه‌هایی می‌پردازند که انسان‌شناسی می‌تواند در مطالعه پلاستیک، به‌منزله امری پارادایمیک و مسئله زمان حاضر درپیش گیرد. حیات اجتماعی پلاستیک‌ها و چرخه زندگی آن‌ها در تولید، مصرف، گردش، توزیع، بازیافت و تجزیه، هریک مجزا یا به شکلی جامع در کنار یکدیگر، پایه تحلیل‌های انسان‌شناختی را می‌سازد. در این باره، انسان‌شناس نقشی دوگانه برعهده دارد. از یک سو تسهیلگری است که می‌تواند نهادهای مردمی محیط‌زیستی و صنایع پلاستیک را برای کاهش خطرات بهداشتی انسان و محیط، هم‌راستا کرده و در فرایند طراحی، اجرا و نظارت با هدف کاهش خطرات پلاستیک بازیگری کند و از سوی دیگر، نقش معرفتی خود را در توضیح‌دادن و روشن‌کردن موضوعات پیچیده حیات اجتماعی پلاستیک ایفا کند. موضوعاتی مانند روشن‌کردن معیارهای متنوع درباره استفاده از آب، اثر کربن و آلودگی زیست‌محیطی، اولویت‌بخشی به جنبه‌های آسیب‌شناختی و ارائه بدیل‌های متناسب با زمینه‌های محلی و پاسخگو به نیازهای محلی. وجه دیگر مشارکت انسان‌شناسی در مطالعه پلاستیک و نه فقط پلاستیک، مطالعه ذی‌نفعان متنوع است. انسان‌شناسان می‌توانند چشم‌اندازهای اجتماعی ارائه دهند تا برداشت‌های ذی‌نفعان مختلف از سیاست‌های مسئولیت‌پذیری درباره هریک از چرخه‌های حیات پلاستیک مشخص شود. متصدیان صنایع پلاستیک، سیاست‌گذاران، مصرف‌کنندگان، جمع‌آوران پسماندها و اعضای گروه‌های مردمی از جمله ذی‌نفعانی هستند که بدون توجه به چگونگی مشارکت آن‌ها در چرخه پلاستیک و فهمی که از آن دارند، هرگونه مداخله در راستای کاهش پیامدهای زیست‌محیطی محکوم به شکست است.

چرخش گونه‌ای در مردم‌نگاری

مردم‌نگاری به‌عنوان ساختار محوری کار انسان‌شناختی، که هم‌زمان هم روش، هم بصیرت و هم کنش انسان‌شناختی محسوب می‌شود، چه موضعی در مطالعه محیط‌زیست دارد؟ در این باره

می‌توان از چرخش گونه‌ای در مردم‌نگاری نام برد که سنتی به نام مردم‌نگاری چندگونه‌ای^۱ شکل داده است: «ژانر جدیدی از نوشتن و پژوهش در انسان‌شناسی» (کرکسی و هلمریش، ۲۰۱۰). مردم‌نگاری چندگونه‌ای رویکردی فرانسوی در انسان‌شناسی اجتماعی- فرهنگی است که مدعی آن است که نمی‌توانیم انسانیت را جدا از گونه‌های غیرانسانی که در زندگی انسان حضور دارند بفهمیم. تأکید این رویکرد بر محدودیت‌های تفکر انسان‌محور، به رسمیت‌شناختن عاملیت گونه‌های غیرانسانی و ادغام اجتماعی، تاریخی و بوم‌شناختی آن‌ها، درون شرح و تبیین‌های زندگی در محیط‌هایی است که انسان‌ها و دیگر گونه‌ها شکل داده‌اند (لاک، ۲۰۱۸). تا پیش از این، موجودات غیرانسانی در حواشی انسان‌شناسی به‌عنوان بخشی از یک چشم‌انداز، غذا برای انسان یا نمادها حضور داشتند، اما در مردم‌نگاری چندگونه‌ای آن‌ها در مرکز صحنه قرار می‌گیرند. حیوانات، گیاهان، قارچ‌ها و میکروب‌ها که زمانی به یک زندگی ساده و عادی محدود می‌شدند، اکنون زندگی سیاسی و بیوگرافیک دارند. مردم‌نگاری چندگونه‌ای بر این تمرکز می‌کند که چگونه معیشت ارگانیسم‌ها نیروهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را شکل می‌دهد و توسط آن‌ها شکل می‌گیرد. مردم‌نگاران چندگونه‌ای مناطق تماسی را مطالعه می‌کنند که خطوط جداکننده فرهنگ و طبیعت در آن‌ها شکسته شده؛ جایی که مواجهات میان انسان‌های اندیشمند و دیگر موجودات، بوم‌ها و کنام‌های مشترکی را تولید کرده است (کرکسی و هلمریش، ۲۰۱۰). کیک (۲۰۱۸) به‌دنبال فهم این است که مردم‌نگاری چگونه می‌تواند ارزش طبیعت را بازنمایی کند و نشان دهد که حیوانات، گیاهان و دیگر موجودات، جهان را چگونه می‌سازند و درک می‌کنند. مردم‌نگاری‌هایی که از پروژه‌های زیست‌محیطی دولت‌ها و نهادهای غیردولتی نوشته شده است، بیشتر به‌دنبال نشان‌دادن چگونگی مواجهه این پروژه‌ها با بومیان، نادیده‌انگاشتن آن‌ها و تأکید بر این نکته بوده است که حفاظت، فرایندی اجتماعی و پروژه‌ای سیاسی است. کیک به‌دنبال نشان‌دادن این شکاف است که مردم‌نگاری چیزهای اندکی درباره زیست‌جهان‌های حیوانات، گیاهان یا چشم‌اندازهای فرانسوی درون مناطق حفاظت‌شده می‌گوید. همچنان که زندگی‌های فرانسوی، اشکال متنوع عاملیت و اثربخشی طبیعت و ارزش‌های آن را نادیده می‌گیرد. بر همین اساس، کیک مفهوم وحشی‌کردن^۲ مردم‌نگاری را مطرح می‌کند که به معنای پرکردن منظر متنی مردم‌نگاری با زیست‌جهان‌های متنوع فرانسوی، طبیعت و حقایق سیاره‌ای بحران بوم‌شناختی است. هدف آن، نوشتن ارزش‌ها، کنشگران و اطلاعات فرانسوی در مردم‌نگاری‌ها و واردکردن این جهان‌های طبیعی درون داستان‌گویی متن است تا عاملیت طبیعت را نشان دهد.

^۱ Multispecies Ethnography

^۲ Wilding

نقش‌های انسان‌شناس: رویکردهای انسان‌شناسی به مسئله محیط‌زیست

یک انسان‌شناس در مواجهه با مسئله‌ای محیط‌زیستی آن را چگونه می‌بیند و در پیگیری مسئله محیط‌زیستی به دنبال فهم چه مسائلی می‌رود؟ کریت و همکاران (۲۰۰۸) برای پاسخ به این پرسش نقش‌هایی را مطرح می‌کنند که یک انسان‌شناس می‌تواند در چنین مطالعه‌ای بپذیرد. آن‌ها به دنبال تصریح دامنه‌ها و سویه‌هایی هستند که در یک مطالعه انسان‌شناختی در باب محیط‌زیست وجود دارد. انسان‌شناس به‌مثابه تفسیرگر، مترجم، کنشگر، مدافع، آموزشگر، تسهیلگر و واسط. رویکرد کنش‌گرای مورد نظر کریت که با کاری میدانی در جمهوری ساخا^۱ در شمال شرق سیبری تقویت شده است، با توسعه مدل‌های فرهنگی تأثیرات محلی تغییرات اقلیمی جهانی آغاز می‌شود، با پرکردن شکاف‌های دانش علمی غربی تداوم می‌یابد و با انتشار اطلاعات و استفاده از آن‌ها برای توسعه راهبردهای سازگاری، پیشنهادهای سیاست‌گذارانه و جنبش‌های هواداری پایان می‌گیرد. نقش‌های برشمرده، همگی در ارتباطی منطقی با یکدیگرند که هر یک بخش‌هایی از یک منظومه فکری هستند. منظومه‌ای که تاریخچه آن به بحث‌هایی بازمی‌گردد که در انسان‌شناسی حول بحث بازنمایی در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی مطرح شدند. هرچند برخی از آن‌ها در مردم‌نگاری‌های کلاسیک هم وجود داشتند.

مسئله صدا

صدابخشیدن به نیروهای مختلف و گاه متعارض در یک میدان از کارویژه‌های اساسی یک متن مردم‌نگاری است. آپادورای^۲ (۱۹۸۸) بحث صدا در انسان‌شناسی را در دو وجه معرفی می‌کند. از یک سو، کار میدانی براساس گفت‌وگو سازمان‌دهی می‌شود و متن مردم‌نگارانه ایجاد نوعی نظم خلاقانه گفت‌وگوهایی است که در میدان صورت گرفته‌اند؛ در نتیجه مسئله صدا مسئله گوناگونی و بازنمایی است و اینکه متن تا چه حد موفق شده است، واقعیت میدانی را از زاویه صداهای مختلف و روایت‌های مختلف بازنمایی کند. ضروری است مردم‌نگاری به‌مثابه متنی چندصدا و نه یکنواخت مدنظر قرار بگیرد. از سوی دیگر، مسئله صدا مسئله قدرت است. چه قدرتی که یک مردم‌نگار در بازنمایی صداهای دیگران دارد، زمانی که نوشتن متن را آغاز می‌کند و چه قدرتی که در یک میدان به شکلی نامتوازن توزیع شده است و صداهایی را در حاشیه برده و صداهایی را در بطن میدان به‌عنوان سخنگویان اصلی نشانده است. در انسان‌شناسی محیط‌زیست نیز توجه به چندصدایی بودن، توجه‌گر بسیاری از موضوعاتی است که انسان‌شناسان در بررسی چالش‌های محیط‌زیست به آن‌ها پرداخته‌اند: توجه به ادراکات

^۱ Sakha Republic

^۲ Appadurai

محلی، مطرح کردن مردم‌نگاری چندگونه‌ای و صدای خود طبیعت و محیط‌زیست و دخیل کردن مردم محلی در پروژه‌های حفاظتی. بحث صدا مبدأ نقش‌های دیگری است که یک انسان‌شناس می‌تواند در چالش‌های زیست‌محیطی بپذیرد. نقش مدافع نقشی است که با آگاهی از چندصدایی و چندروایتی بودن میدان امکان تحقق می‌یابد. دفاع از مردم محلی و تنوع معنایی حول مسائل زیست‌محیطی و تلاش برای دخیل کردن این تنوعات در پروژه‌ها، گشاینده نقش تسهیلگری است. ارزش‌های تسهیلگری که مبتنی بر روش‌های مشارکتی است (چمبرز، ۱۹۹۴ و ۱۹۹۴)، ارتباط وثیقی با رویکرد انسان‌شناختی محیط‌زیستی در مطالعه موضوعات مورد علاقه خود خواهد داشت. اینکه واقعیت چه کسی به حساب می‌آید (چمبرز، ۱۹۹۷) و اینکه اولویت با چه کسانی است: متخصصان یا کاربران (چمبرز، ۲۰۱۴). به چالش کشیدن درک مدیریتی یک‌سان‌انگار که در بخش اول مرور شد (فاگوندس، ۲۰۱۹)، ذیل بحث چندصدایی مطرح می‌شود.

بحث ذی‌نفعان مختلف و متعارض، یکی از کلیدی‌ترین چالش‌ها در فرایندهای تسهیلگری و چندصدایی است که این پرسش را مطرح می‌کند که طرح‌ها برای کیست و منافع و مضار ناشی از آن‌ها با چه توزیعی میان افراد، اجتماعات و سازمان‌های مختلف تقسیم می‌شود. همچنین نگرشی که به نهادهای دولتی در جوامع وجود دارد، از دیگر ابعاد این مسئله است که فرایند اجرای موفقیت‌آمیز طرح‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. تجربه‌ای که مردم محلی از پروژه‌های پیشین دارند، به‌ویژه نوع رفتار کارگزاران و نتایج آن‌ها بر میزان مشارکت و پذیرش یا عدم پذیرش تأثیرگذار است؛ در نتیجه یکی از کارویژه‌های انسان‌شناسی محیط‌زیستی ترسیم میدان قدرت و جایگاه ذی‌نفعان در آن است. به این مسئله به ویژه در دو مورد از مقالات مرور شده به‌صراحت توجه شده بود (بیرل، ۲۰۱۸؛ پاتاک و نیکتر، ۲۰۱۹).

زنجیره‌های مقیاسی و معرفتی

چندصدایی بودن رویکرد انسان‌شناسی با رویکرد چندعلیتی آن در تبیین تکمیل می‌شود. این امر خود به دو رویکرد منتهی می‌شود: رویکرد جامعیت‌بخشی به تبیین با دخیل کردن سویه‌های مختلف اثرگذار و اثرپذیر یک پدیده و دیگری در وجه آسیب‌شناختی و نگرش کاربردی در بررسی آن پدیده. در مطالعات انسان‌شناسی محیط‌زیستی، ذیل رویکرد جامعیت، توجه به زنجیره فضایی - زمانی میان سطوح جهانی - منطقه‌ای - محلی یکی از نکات کلیدی است. ره‌گیری پدیده‌های زیست‌محیطی و سویه‌های سیاسی و اقتصادی آن‌ها در سطوح جهانی و محلی، هم‌زمان از معیارهای جامعیت مطالعه در این حوزه محسوب می‌شود؛ برای نمونه کاراباسا (۲۰۱۹) با دخیل کردن مباحث مرتبط با نظام اقتصاد جهانی و جهانی‌شدن، به ارزیابی

تغییرات زیست‌محیطی جزیره‌ای در ترکیه می‌پردازد. انواع مختلف تعاملاتی که فرهنگ محلی می‌تواند با جریان‌های مختلف مالی، فناورانه، جمعیتی، رسانه‌ای و فکری (آپادورای، ۱۹۹۶) داشته باشد و تغییراتی که پیابند چنین تعاملاتی خواهد بود، بر نوع چالش‌های زیست‌محیطی آن نقطه جغرافیایی تأثیرگذار خواهد بود. ظرفیت بین‌رشته‌ای انسان‌شناسی که از ویژگی‌های اساسی آن محسوب می‌شود، به انسان‌شناسان محیط‌زیست کمک می‌کند تا در تبیین چرایی وقوع چالش‌های زیست‌محیطی، افق وسیع‌تری را در نظر بگیرند. چنان‌که بیرل (۲۰۱۸) در تحلیل چالش‌های زیست‌محیطی جزایر اقیانوسیه به تغییرات اجتماعی این جزایر، خاصه فرایند شهری‌شدن و نوسازی، رشد جمعیت و الگوهای مصرف و سبک زندگی می‌پردازد. ارلاو و کتان (۲۰۱۰) نیز با تمرکز بر «راه‌حل» چالش‌های زیست‌محیطی از نقشی که مطالعات مردم‌نگارانه می‌تواند در ساخت رویکردی بین‌رشته‌ای داشته باشد، سخن می‌گویند. آن‌ها در پی معرفی رویکردی هستند که در آن راه‌حل‌های فناورانه، اقتصادی، بوروکراتیک و سیاسی، همراه تطبیق با زمینه و بافتار خاص هر منطقه بتوانند با مسئله جهانی آب روبه‌رو شوند.

از سوی دیگر در وجه آسیب‌شناختی، انسان‌شناسان به دنبال علت‌شناسی چندبعدی آسیب‌ها و آسیب‌پذیری‌های چالش‌های زیست‌محیطی هستند. آسیب‌شناسی اجتماعی در پی فهم «علت‌های علت‌های علت‌ها» (اسمیت، ۲۰۱۷) است که به معنی ره‌گیری عللی است که به شرایط آسیب‌شناختی قابل‌مشاهده در جامعه منجر شده است؛ پیش‌رفتن هرچه عمیق‌تر در سلسله علت‌ها و رسیدن به علت‌های عمیق‌تر و ساختاری‌تر. وجه کاربردی مطالعات انسان‌شناسی محیط‌زیستی در پیوند با وجه آسیب‌شناختی آن می‌تواند مطرح شود. آسیب‌شناسی اجتماعی به حوزه‌ای از دانش ارجاع می‌دهد که با اصطلاحات دیگری مانند «مسائل اجتماعی»، جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی کاربردی و بی‌سازمانی اجتماعی همراه است که عموماً به شکل مترادف به کار می‌روند (شاترلند، ۱۹۴۵). بولینگ (۲۰۱۹) در توصیف رویکرد انسان‌شناسی محیط‌زیستی به ضرورت علت‌شناسی چندبعدی آسیب‌های ناشی از تغییرات اقلیمی می‌پردازد و مسائلی مانند فقیرسازی، مهاجرت و درگیری‌های خشونت‌آمیز را طرح می‌کند.

انسان‌شناس به‌مثابه مترجم

نقش مترجمی انسان‌شناس نقشی است که از جایگاه او به‌عنوان واسط میان میدان و دانش رسمی و میان مردم محلی و سیاست‌گذاران برمی‌خیزد. انسان‌شناس محیط‌زیست دانش تغییر اقلیم و سنجه‌های آن را برای حضور در میدان و تعامل با مردم محلی به زبان آن‌ها ترجمه می‌کند، واکنش و دانش مردم محلی درباره آن را دریافت می‌کند و به کمک آن به ارزیابی دانش مرسوم و شاید طرح دیدگاه‌های جدیدی می‌پردازد که حاصل بینش حضور در میدان و مواجهه

با دانش محلی است. در نتیجه، او ابتدا دانش علمی موجود را به اقتضائات میدانی ترجمه می‌کند تا در گفت‌وگو با میدان آن را به اشتراک بگذارد. سپس دانش محلی را که نتیجه تجربه مستقیم تغییر اقلیم از سوی مردم محلی است، به ادبیاتی ترجمه می‌کند که در متن مردم‌نگاری بازنمایی می‌شود. از سوی دیگر، نقش مترجمی انسان‌شناس در فرایند سیاست‌گذاری نمود می‌یابد. امری که بولینگ (۲۰۱۸) آن را حاوی سه مرحله می‌داند. ابتدا مفهوم‌پردازی‌های تغییر اقلیم و مفاهیم مرتبط با آن در سطح جهانی، سپس تحلیل چگونگی تبدیل آن‌ها به سیاست‌های ملی و در نهایت ترجمه این مفاهیم و سیاست‌ها در موقعیت‌های محلی مختلف. با این حال، پویای انسان‌شناسی برای ترجمه مفاهیم، سیاست‌ها و دانش محلی نمی‌تواند پویایی خطی باشد که از جزئی آغاز و به جزئی دیگر ختم شود. در مقابل پویای چرخه‌ای می‌تواند مطلوب شمرده شود و با بینش و تاریخ انسان‌شناسی نیز سازگاری بیشتری داشته باشد؛ جایی که مفاهیم به میدان عرضه می‌شوند و میدان مفاهیم را اصلاح می‌کنند. همچنین سیاست‌گذاری‌ها می‌توانند برخاسته از این رابطه گفت‌وگویی باشند که خود باید وارد گفت‌وگو با میدان شوند. جایی که نقش‌های مترجمی، واسطه‌گری، تسهیلگری و کنشگری انسان‌شناس یکی می‌شوند.

انسان‌شناسی زیست‌محیطی کاربردی

در این بخش، به وجوهی از مشارکت انسان‌شناختی در مباحث زیست‌محیطی پرداخته‌ایم که به نوع کاربردی بازمی‌گردد که می‌تواند در چالش‌ها و بحران‌های زیست‌محیطی داشته باشد. ضمن بحث کوتاهی درباره ریشه‌های مدخل کاربردی، به انواع مختلف صورت‌بندی‌های کاربرد در انسان‌شناسی زیست‌محیطی، موضوعات و حوزه‌های نفوذ آن و در نهایت ملاحظات که در این باره وجود دارد پرداخته‌ایم.

«انسان‌شناسی همواره در حال کشف امکان‌های واقعی برای جهانی پایدارتر و عادلانه‌تر بوده است. از کار اولیه لوئیس هنری مورگان در باب حقوق بومی‌ها و فرانس بوآس در برطرف کردن تصور غلط عمومی در باب مفهوم نژاد تا کار لورا تامپسون در نیمه قرن بیستم که تلاش داشت شرایط اجتماعی و زیست‌محیطی قبیله هوپی را بهبود بخشد تا نمونه‌های معاصرتری همچون نانسو شپر هیوز که بر روی محافظت از حقوق انسانی ابتدایی اطلاع‌رسان‌هایش کار می‌کند، رابرت رودز که ایده گنجاندن چشم‌اندازهای مردم کوهستانی در توسعه پایدار و برنامه‌ریزی را ترویج می‌دهد و شهادت حقوقی و دفاعی که اوژن هون از حقوق معیشتی سنتی قبایل بومی آمریکا در Pacific northwest می‌کند، در همه این موارد انسان‌شناسی، سنتی دیرپا در ارائه راه‌حلی برای مسائل اجتماعی-زیست‌محیطی دارد» (لاکیر و وتو، ۲۰۱۳: ۱-۲).

از ریشه‌های بحث مشارکت و مداخله انسان‌شناسان در موضوعات مورد مطالعه‌شان، نگرشی است که به جایگاه یک دانشمند وجود دارد. اینکه آیا باید مشاهده‌گری بیرونی بود و فاصله خود را با موضوع و میدان حفظ کرد یا باید به میدان متعهد بود. برخی مشارکت در مسائل اخلاقی را، به‌ویژه در مواردی که حقوق مردم محلی مورد مطالعه محل بحث است، وجهی طبیعی از نقش یک انسان‌شناس به‌منزله تحلیلگر جامعه می‌دانند. برخی نیز، ضمن ترجیح مشاهده‌گری منفصل، هرگونه دخالتی در تغییرات اجتماعی را ناسازگار با تحلیل جدی می‌دانند. میلتون (۲۰۰۲) در توضیح این دوگانه استدلال می‌کند که نظریه انسان‌شناختی نه انسان‌شناسان را به اتخاذ موضع اخلاقی موظف می‌کند و نه مانع آن می‌شود تا چنین موضعی بگیرند. به گفته او مشارکت در کنشگری‌های مدافعانه کاملاً با اصول نظریه انسان‌شناختی تطابق دارد و ضرورتی در آن وجود ندارد که انسان‌شناس را به‌منزله تحلیلگر فرهنگ به جداسدن از موضوعات اخلاقی ملزم کند. هرچند به همان اندازه، ضرورتی انسان‌شناس را به اتخاذ یک موضع اخلاقی خاص ملزم نمی‌کند.

حوزه‌های کاربرد

در حوزه انسان‌شناسی زیست‌محیطی، چشم‌اندازی که این رشته به رابطه انسان - محیط‌زیست دارد، هم دربرگیرنده فهم تبیینی تغییر در محیط‌زیست است (که در آن به مطالعه فرایندهایی می‌پردازد که فعالیت‌های انسانی و تغییر زیست‌محیطی را به یکدیگر متصل می‌کند) و هم شامل فهم واکنش‌ها و پاسخ‌هایی است که به این تغییرات داده می‌شود؛ بنابراین راه‌حل‌های سیاسی، جنبش‌های اجتماعی و نظام‌های مدیریتی زیست‌محیطی از جمله موارد مورد مطالعه است (کریت و نوتال، ۲۰۱۶ ب: ۳۹۶)؛ در نتیجه می‌توان انسان‌شناسی زیست‌محیطی کاربردی را متمرکز بر این وجه دوم دانست که در آن مطالعه انواع راه‌حل‌های موجود و نقد و بررسی آن‌ها راه را بر کنشگری فعالانه انسان‌شناسی می‌گشاید. مهم‌ترین پرسش‌های پیش‌روی انسان‌شناسی زیست‌محیطی کاربردی، دامنه گسترده‌ای از مسائل اخلاقی و عمل‌گرایانه را دربرمی‌گیرد؛ از واکنش و مسئولیت انسان‌شناسان در برابر شرکای پژوهشی آن‌ها (و اساساً قبول وجود شرکای پژوهشی) تا چگونگی ترجمه، دفاع، آموزش و میانجی‌گری از بینش‌هایی که می‌توان در فرایند کارکردن با جماعت‌ها و مکان‌هایی به‌دست آورد که سخت‌ترین ضربه‌های تغییر اقلیم بر پیکر آن‌ها وارد شده است تا فهم پیچیدگی‌های زندگی روزمره متأثر از تغییر اقلیم، از چگونگی ترجمه دانش به کنش تا چگونگی ترجمه آسیب‌پذیری به توانمندشدن، از چگونگی برقراری ارتباط میان بینش‌های انسان‌شناختی و سیاست‌گذاران دارای نفوذ تا چگونگی طرح دعاوی انسان‌شناختی برای مشارکت بیشتر در بحث‌ها (کریت و نوتال، ۲۰۱۶

الف: ۱۰). اصل اساسی انسان‌شناسی زیست‌محیطی کاربردی، پذیرش این استدلال است که مسئولیت انسان‌شناس نه فراهم‌آوردن چشم‌اندازی از زندگی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی برای تأیید مدل‌ها، دیدگاه‌ها و چشم‌اندازهای علمی، بلکه در به‌چالش کشیدن این دیدگاه‌ها و مدل‌های علمی و پژوهش دربارهٔ رابطهٔ آن‌ها و واقعیات فرهنگی زیسته‌شده است (کریت و نوتال، ۲۰۱۶ ب: ۳۹۶).

انسان‌شناسی و پیوند آن با بیرون از آکادمی با نام‌های متفاوتی مشخص می‌شود: انسان‌شناسی عمومی^۱، انسان‌شناسی کاربردی^۲، انسان‌شناسی درگیر^۳ و مردم‌نگاری انتقادی که هرکدام تعاریف، حوزهٔ کاربرد و نفوذ متفاوتی دارند. در انسان‌شناسی زیست‌محیطی کاربردی، هریک از این سنت‌ها بخشی از صورت‌بندی آن را ترسیم می‌کنند که در ادامه به آن‌ها می‌پردازیم. بستمن (۲۰۱۳) انسان‌شناسی درگیر را با ویژگی‌های همکارانه، نقادانه، بازتابنده، پرکتیکال (به این معنا که متمایل به موفقیت اهداف مشترک است) و ارزش‌محور (به این معنا که درگیر بودن مبتنی بر فهم مشترکی است که شیوهٔ خاصی از زندگی را بهتر از دیگر شیوه‌ها می‌پندارد) توصیف می‌کند که در سطوح مختلف دانش، بازنمایی‌ها، زمینهٔ مادی و وضع موجود متمایل به تغییرپذیری است. همچنان که بیشتر به شکلی خودآگاهانه تلاش می‌کند علیه نابرابری قدرت، به‌جای تقویت آن عمل کند. این تعریف از انسان‌شناسی درگیر خواستار مواجهه، دفاع، کار اکتیویستی و گرایشی اخلاقی به تغییر اجتماعی از سوی انسان‌شناس است. به نظر بستمن وجه متمایز انسان‌شناسی درگیر برای نمونه در مقایسه با مردم‌نگاری انتقادی، تأکید بر همکارانه بودن آن است؛ امری که به‌ویژه در پروژه‌های زیست‌محیطی بخش جدایی‌ناپذیری از کار است. درنهایت، بستمن با معرفی ده کلیدواژه که از مفاهیم نظری انسان‌شناسی استخراج شده‌اند، چارچوب مفهومی انسان‌شناسی درگیر را معرفی می‌کند: تجربه‌گرایی / مردم‌نگاری، ترجمه، قیاس (نا)پذیری، تعهد، نقد، ساجکتیویتی، جریان یا گردش، گسستگی، [امر] نوظهور و انباشتی، بدیل‌ها/تخیل. فراتر رفتن از نقد فرهنگی غیردرگیر به‌دنبال آن است تا انسان‌شناسی را با طرح، تحلیل و بازتعریف امکان‌های عملی و قرین موفقیت هم‌ساز کند. لاکیر و وتتو (۲۰۱۳) که به بررسی مشارکت انسان‌شناسان در ساختن جهان به‌منزلهٔ یک اکوتوپیا^۴ می‌پردازند، خواستار این هستند که با فرارفتن از نقش‌های معمول انسان‌شناسان در شناخت، توصیف، تحلیل و واسازی فرهنگ، آن‌ها مشارکت‌کنندگان فعال پروژه‌های اکوتوپیایی و حتی خالقان آن‌ها باشند.

¹ Public Anthropology

² Applied Anthropology

³ Engaged Anthropology

⁴ Ecotopia

موضوعات کاربرد

وینتروپ (۲۰۱۳) به‌عنوان یک انسان‌شناس زیست‌محیطی که بیرون از نهاد آکادمی و در پروژه‌های کاربردی در ایالات‌متحده کار می‌کند، مسائلی عملی را که انسان‌شناسی زیست‌محیطی با آن‌ها درگیر می‌شود، این‌گونه برمی‌شمارد: حفاظت از اقتصادهای معیشتی که با توسعه‌ی انرژی به چالش کشیده شده‌اند، طراحی برنامه‌های حفاظت از تنوع زیستی که در آن‌ها به‌جای تضعیف جماعت‌های محلی از آن‌ها حمایت می‌شود و همچنین یافتن راهبردهای متناسب محلی برای سازگاری با تغییرات زیست‌محیطی. او با ارائه‌ی دسته‌بندی کلی، چهار حوزه‌ی ایفای نقش انسان‌شناسی زیست‌محیطی را طرح می‌کند: بخش منابع (آب، شیلات، دام‌پروری)، نظام‌های مدیریتی (مدیریت مشترک، منابع مشترک، نظام‌های تصدی‌گری زمین و اعمال محلی برای مدیریت منابع معیشتی)، حقوق و اخلاق زیست‌محیطی (عدالت زیست‌محیطی و به‌ویژه اثر آن بر سلامت، حقوق فرهنگی مرتبط با تغییرات زیست‌محیطی و حقوق مالکیت فکری به‌ویژه دانش بوم‌شناختی سنتی) و عوامل تغییر یا واکنش به تغییرات (تغییر اقلیم، فجایع طبیعی، از دست رفتن گونه‌ها و حفظ تنوع زیستی، توسعه‌ی اقتصادی و استخراج منابع و آلودگی) (وینتروپ، ۲۰۱۳: ۲۶۸).

فینان (۲۰۱۶) از وجهی دیگر مشارکت انسان‌شناختی در باب تغییر اقلیم را با ارجاع به یک کار میدانی، دارای سه بعد می‌داند. نخست بعد توزیعی است. توصیف توزیع دسترسی به منابع و راهبردهای مدیریت منابع میان جماعت‌ها و گروه‌ها که در آن انسان‌شناس به‌دنبال توصیف تحلیل معیشتی جماعت‌هاست تا مواردی مانند عوامل تنش‌زای محیطی، دارایی‌های خانوار (سرمایه‌ی انسانی، فیزیکی، اجتماعی، اقتصادی و غیر) راهبردهای بسیج و تخصیص منابع و پیامدهایی مانند درآمد، امنیت غذایی، سلامت و آموزش را مشخص کند. بعد دوم نهادی است. تحلیل نهادی است که در آن جماعت محلی با نیروهای نفوذ گسترده‌تری مانند بازارها، نظام‌های سیاسی و سازمان‌های دولتی مرتبط می‌شود. در تحلیل نهادی، روابط قدرت، اشکال وابستگی، اعوجاجات بازار محلی و جهانی و تأثیرات مداخلات بیرونی به بحث گذاشته می‌شوند. به بیانی دیگر، این بعد بر مجموعه منابع و مداخلاتی متمرکز است که فراتر از ظرفیت خود جماعت هستند، همانند کارهای زیرساختی، فناوری‌های جدید از حیث دسترسی و موجودبودن، منابع اطلاعات و شبکه‌ها. بعد سوم، توانمندسازی مدیریت محلی است. مدل‌های توسعه‌ی جماعت‌محور و راهبردهای مدیریتی اشتراک‌دارایی، از جمله رویکردهایی هستند که بیشترین تطابق را با رویکرد انسان‌شناختی دارند. این بعد با فرایند سازگاری با تغییرات اقلیمی همراه است و می‌توان آن را نوعی سازگاری دانست (فینان، ۲۰۱۶: ۱۸۲-۱۸۳).

مهم‌ترین موضوع برای انسان‌شناسی زیست‌محیطی کاربردی را شاید بتوان بحث تغییر دانست. از یک سو تغییراتی که در محیط‌زیست پدید آمده و به چالش‌ها و بحران‌ها دامن زده است و از سوی دیگر، تغییراتی که متعاقب آن، چه به‌عنوان پیامدهای مستقیم این تغییرات زیست‌محیطی و چه ناشی از پروژه‌های مختلف زیست‌محیطی، در زندگی گروه‌های انسانی مختلف پدید آمده است. علاوه‌براین، محیط‌زیست‌گرایان در سراسر جهان از تغییرات فرهنگی و اجتماعی دفاع می‌کنند. آن‌ها به‌دنبال تغییر فهم، نگرش و استفاده مردم از طبیعت هستند. بر همین اساس، مشارکت کاربردی انسان‌شناسان آورده‌ای است که آن‌ها می‌توانند برای فهم این تغییرات، مواجهه انتقادی با آن‌ها و حضور فعال در روند این تغییرات داشته باشند.

کنشگران و ذی‌نفعان کاربرد

کتاک (۱۹۹۹) در بخش آخر مقاله مهم خود به بررسی تغییراتی می‌پردازد که برنامه‌های زیست‌محیطی برای جماعت‌ها و فرهنگ‌ها پیشنهاد می‌دهند. او ابتکارات زیست‌محیطی و تغییرات پی‌آیند آن‌ها را تطور برنامه‌ریزی‌شده اجتماعی - اقتصادی می‌داند. او با ارجاع به «قاعده رومر» که مطابق آن انتظار می‌رود، مردم در مقابل پروژه‌هایی که نیازمند تغییرات اساسی در زندگی روزمره آن‌ها باشد، به‌ویژه اگر در امور معیشتی‌شان نیز مداخله کند، مقاومت کنند، به بررسی انگیزه‌های کنشگران مختلف پروژه‌های زیست‌محیطی برای اصلاح رفتار می‌پردازد. «ارزش‌های دهقانی مواردی انتزاعی مانند آموختن یک شیوه بهتر، ارتقای دانش فنی، حفاظت از تنوع زیستی یا دموکراسی نیست. اهداف آن‌ها واقع‌بینانه و زمینی است. آن‌ها می‌خواهند بازده زمین‌های برنج را بهبود بخشند، برای برگزاری مراسم و جشن به جمع‌آوری منابع بپردازند، قادر به پرداخت مالیات باشند و... اهداف و ارزش‌های تولیدکنندگان معیشتی با اهداف و ارزش‌های تولیدکنندگان نقدی متفاوت است، همچنان که با اهداف و ارزش‌های برنامه‌ریزان توسعه متفاوت است» (کتاک، ۱۹۹۹: ۳۴). در نتیجه، نقش انسان‌شناسی در اینجا دخیل کردن سیستم‌های ارزشی متفاوتی است که اهداف کوتاه‌مدت و بلندمدت متفاوت و گاه متعارض در یک پروژه دارند. بنا به استدلال کتاک، این مسئله روشن‌کننده جایگاه فرهنگ در چنین برنامه‌ها و پروژه‌هایی است؛ چراکه تغییر در مقابل ساختارهای موجود، همواره به‌منزله میراث اجتماعی - فرهنگی، رخ می‌دهد و مسیر و ماهیت آن تحت تأثیر الگوهای اجتماعی - فرهنگی تعیین می‌شود.

لحاظ کردن سیستم‌های ارزشی متفاوت یعنی حضور هم‌زمان ذی‌نفعان مختلف در یک موقعیت مکانی - زمانی، که علاوه‌بر نگرش متفاوتی که به عناصر مختلف درگیر در یک پروژه زیست‌محیطی دارند، پیامدهای آن به شکلی نابرابر و گاه ناعادلانه میان آن‌ها توزیع می‌شود.

پرسش اساسی پیش‌روی انسان‌شناسی در بحث ذی‌نفعان این است که چگونه جماعت‌های محلی، تصمیم‌گیران و ذی‌نفعان گسترده‌تر را برای برآوردن اصول و لوازم پایداری هماهنگ کنند. بنا به استدلال پونتنی (۲۰۱۶) انسان‌شناسان با فراهم کردن چشم‌اندازی میان‌فرهنگی می‌توانند در فرایند تصمیم‌گیری، مجموعه گسترده‌ای از انتخاب‌ها را مطرح کنند. آن‌ها در بازتعریف و گسترش نقش‌های بالقوه برای ذی‌نفعان و همچنین شیوه‌هایی که آن‌ها را به شکلی سودمند کنار هم آورد، در قالب ابتکارات محلی و منطقه‌ای و ملی می‌توانند ایفای نقش کنند (پونتنی، ۲۰۱۶: ۳۱۲ و ۳۱۴)؛ برای نمونه انسان‌شناسان از روش‌های اقدام‌پژوهی مشارکتی (بوتان و پترسون، ۲۰۱۶) و فرایند تبادل مشارکتی دانش (کریت و فدروف، ۲۰۱۳) استفاده کرده‌اند تا دانشی را که مردم محلی از تجربه زیستن در شرایط تغییرات اقلیمی به دست آورده‌اند، با داده‌ها و اطلاعات علمی دانشمندان تغییر اقلیم مواجه کنند. این روش‌ها که با برگزاری رویدادهایی میان هر دو ذی‌نفع همراه بوده است، در راستای نیل به فهمی مشترک تأثیرگذار بوده است.

درنهایت باید به انسان‌شناسی عمومی اشاره کرد که مسئله محوری آن طرح بینش و دانش انسان‌شناختی در حوزه عمومی است. در حوزه انسان‌شناسی زیست‌محیطی، این مسئله از این جهت مهم است که محیط‌زیست‌گرایی به گفتمانی عمومی تبدیل شده است و مشارکت فعال انسان‌شناسان در این گفتمان برای دخیل کردن بینش خود و بیان رویکرد خود، مستلزم پیش گرفتن فعالیت‌هایی است مانند ایفای نقش مدافع و میانجی، انتشار یافته‌های پژوهشی در سطحی وسیع‌تر تا حوزه عمومی، رسانه‌ها، مردم و مدیران را درگیر کند، استفاده از روش‌های پژوهش مشارکتی و دخیل کردن شرکای پژوهشی که شامل اعضای از داخل جماعت و رهبرانی است که می‌توانند در سیاست‌گذاری تأثیرگذار باشند (چارنلی و دورهام، ۲۰۱۰).

نتیجه‌گیری

این مقاله به دنبال بررسی زیررشته انسان‌شناسی زیست‌محیطی به‌ویژه با تمرکز بر سه حوزه موضوعات، رویکردها و کاربردها بوده است. برای بررسی موضوعات ضمن بررسی مقاله‌های منتشرشده از سال ۲۰۱۸ تاکنون، مقایسه‌ای میان این مقالات و مطالعات قبلی صورت گرفت تا علاوه بر مشخص شدن تغییراتی که در موضوعات مدنظر انسان‌شناسان صورت گرفته، به شکاف‌های موجود نیز پرداخته شده است. مهم‌ترین موضوعات موردتوجه انسان‌شناسان در مقالات جدید، تداوم موضوعاتی است که به شکل سنتی در این حوزه وجود داشته است. بررسی تجربه‌ها و فهم‌های محلی از چالش‌های زیست‌محیطی، در کنار بررسی راهبردهای سازگاری با این تغییرات، همچنان مهم‌ترین موضوعات هستند. بررسی مردم‌نگارانه به‌عنوان روش و رویکرد

معرفتی اصلی انسان‌شناسی، در این مطالعات به‌منزله یک اصل بدیهی حضور دارد. با این حال برخی انسان‌شناسان کاربردی نبود داده‌های کمی در مطالعات انسان‌شناسی زیست‌محیطی را نقد می‌کنند. به استدلال آن‌ها، حضور داده‌های کمی و ترکیب آن‌ها با رویکرد کیفی متون انسان‌شناختی به تعیین الگوهای کلی و ترسیم تصویری جامع از روندهای زیست‌محیطی کمک می‌کند. به‌زعم این دسته از انسان‌شناسان، از آنجا که بیشتر مطالعات زیست‌محیطی در گروه‌هایی با حضور متخصصان حوزه‌های مختلف و به‌ویژه با تسلط دانشمندان علوم طبیعی انجام می‌شود، ترکیب رویکرد کمی و کیفی به انسان‌شناسان کمک می‌کند تا بتوانند تأثیرگذاری بیشتری در سیاست‌گذاری‌ها داشته باشند (وینتروپ، ۲۰۱۶). در همین راستا، چارنلی و دورهام (۲۰۱۰) در پژوهشی تکننگاری‌های منتشرشده از سال ۱۹۶۷ تا ۲۰۰۶ را از حیث حضور داده‌های کمی و داده‌های زیست‌محیطی در آن‌ها و همچنین گرایش به سیاست‌گذاری مطالعه کرده‌اند. مطابق نتایج این بررسی، روند استفاده از داده‌های کمی و زیست‌محیطی در تکننگاری‌ها در این سال‌ها کاهش یافته است. از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۶ کمترین استفاده از این داده‌ها در ۴۰ سال مورد مطالعه، مشاهده شده است. در عین حال، از سال ۱۹۶۷ تا میانه دهه ۱۹۸۰ در این تکننگاری‌ها به مسائل سیاستی توجه اندکی شده است، اما از سال‌های بعد، افزایش شدیدی در تمرکز سیاستی مشاهده شده است. در مقاله‌های مرور شده در این پژوهش نیز این روندها قابل‌مشاهده هستند. توجه به سیاست‌گذاری و روندهای قانونی در کنار رویکردی کاملاً کیفی از مشخصه‌های این مقاله‌ها هستند. توجه به سیاست، آن‌چنان که در مقدمه نیز آمده است، یکی از مشخصه‌های انسان‌شناسی زیست‌محیطی جدید محسوب می‌شود.

دیگر مشخصه مقالات بررسی‌شده، در تداوم سنت انسان‌شناختی، توجه به گروه‌ها و جماعت‌های حاشیه‌ای بوده است. مطالعه جماعت‌هایی در کشورهای جنوب که بیشترین اثرات چالش‌های زیست‌محیطی را نیز تجربه کرده‌اند، بیشترین توجه انسان‌شناسان زیست‌محیطی را جلب کرده است. با این حال در سال‌های اخیر گرایشی در انسان‌شناسی پدید آمده است که مطالعه گروه‌ها و جماعت‌های فرادست را تشویق می‌کند و آن را مکمل مطالعه فرودستان می‌داند. بر همین اساس، در انسان‌شناسی زیست‌محیطی علاوه بر جوامع و گروه‌هایی که تحت تأثیر تغییرات و چالش‌های زیست‌محیطی قرار گرفته‌اند، مطالعه گروه‌ها و جوامعی که بیشترین تأثیرگذاری را در ایجاد این تغییرات دارند ضروری است. بر همین اساس، مطالعه فرایندهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در کشورهای صنعتی، مطالعه دانش فرهنگی گروه‌هایی مانند مصرف‌کنندگان، سیاست‌گذاران، محیط‌زیست‌گرایان، مدیران صنعتی، دانشمندان، روزنامه‌نگاران

و نخبگان مالی که بیشترین تأثیر را بر محیط‌زیست می‌گذارند، ضروری است (کریت و نوتال، ۲۰۱۶ ب: ۳۹۹).

بخش مهمی از مقاله حاضر معطوف به رویکردی بود که انسان‌شناسی به مسئله محیط‌زیست دارد؛ یعنی رویکرد کنش‌گرایی که در آن وجه معرفتی مطالعه انسان‌شناختی با وجه کنش‌گرایی انسان‌شناسی آمیخته می‌شود. در صورتی که بخواهیم از آنچه در این مقاله، به‌ویژه در بخش‌های رویکرد کاربردی بحث شده است، مدلی ارائه دهیم که انسان‌شناسی زیست‌محیطی جامع را نشان دهد، باید از دست‌کم سه نوع جامعیت سخن بگوییم:

۱. جامعیت معرفتی که در آن انسان‌شناس به همراه شرکای معرفتی خود در میدان، به‌دنبال ارائه گفتمانی از محیط‌زیست است که بر واقعیات تجربه‌شده در میدان متکی است؛ زیرا واقعیات زیست‌محیطی واقعیاتی هستند که به شکل فرهنگی تجربه شده‌اند و معنا و مفهومی که نزد گروه‌ها و افراد مختلف دارند، بسیار متفاوت است. در کنار گفتمان‌های علمی موجود و گاه در راستای اصلاح و ارائه بدیل برای آن‌ها، جامعیت معرفتی می‌تواند درک ما را از چالش‌های زیست‌محیطی غنا بخشد.

۲. جامعیت کنشی گویای نقش‌هایی است که یک انسان‌شناس دارد. انسان‌شناس علاوه بر وجه تفسیرگری خود در مطالعه واقعیات اجتماعی و فرهنگی، نقش‌های دیگری نیز دارد که در این مقاله بررسی شدند؛ از جمله نقش مترجمی، میانجی‌گری، تسهیلگری، مدافع و آموزش‌دهنده که همه آن‌ها در نهایت کنش انسان‌شناختی را برمی‌سازند. در حوزه انسان‌شناسی زیست‌محیطی جامعیت کنشی اهمیتی ویژه‌تر دارد؛ چراکه حوزه محیط‌زیست اساساً حوزه‌ای همراه با کنشگری است. همچنین مسئله محیط‌زیست به مسئله‌ای اخلاقی تبدیل شده است که زندگی‌های انسانی و غیرانسانی را تهدید می‌کند، چه به صورت مستقیم و چه در قالب انواع طرح‌های زیست‌محیطی که از سوی نهادهای عمومی و خصوصی اجرا می‌شوند.

۳. جامعیت مقیاسی دیگر ضرورت این حوزه است. چالش‌های زیست‌محیطی، اموری جهانی^۱ هستند که به‌شکلی محلی تجربه می‌شوند و اثر خود را بر جای می‌گذارند. در انسان‌شناسی زیست‌محیطی، مطالعه امر محلی باید با پیوندهایی که اتفاقاً در انسان‌شناسی پیش‌بینی شده‌اند، به مطالعه امر جهانی متصل شود. مردم‌نگاری چندمیدانه^۲ (مارکوس، ۱۹۹۵) و نظریه جهان‌محلی‌شدن^۳ (رابرتسون، ۲۰۱۸) از جمله ابزارهایی هستند که در خدمت انسان‌شناس هستند تا چنین امری تحقق یابد.

¹ Global

² Multi-sited Ethnography

³ Glocalization Theory

منابع

- Adekunle, A. A. (2018). Critical Notes on Environmental Justice and Sustainable Development. *International Journal of Sociology and Anthropology*, 10(3), 21-26.
- Appadurai, A. (1996). *Modernity at Large: Cultural Dimensions of Globalization* (Vol. 1), University of Minnesota Press.
- Appadurai, A. (1988). Introduction: Place and Voice in Anthropological Theory. *Cultural Anthropology*, 3(1), 16-20.
- Asba, A. R., Rahman, F., & Evita, A. L. (2019). Save the Forest and Biodiversity: A Cultural Anthropology Perspectives on Kalumpang Customary to Preserve their Ecological Living, *IOP Conference Series: Earth and Environmental Science*, 270 (1), p. 012005.
- Besteman, C. (2013). Three Reflections on Public Anthropology. *Anthropology Today*, 29(6), 3-6.
- Beyerl, K., Mieg, H. A., & Weber, E. (2018). Comparing Perceived Effects of Climate-Related Environmental Change and Adaptation Strategies for the Pacific Small Island States of Tuvalu, Samoa, and Tonga. *Island Studies Journal*, 13(1), 25-44.
- Bollig, M. (2018). Afterword: Anthropology, Climate Change and Social-Ecological Transformations in the Anthropocene. *Sociologus*, 68(1), 85-94.
- Button, G. V., & Peterson, K. (2009). Participatory Action Research: Community Partnership with Social and Physical Scientists. In Crate, S. A. & Nuttall, M. *Anthropology and Climate Change: From Encounters to Actions*, Routledge (pp. 209-217),
- Brondizio, E., Adams, R. T., & Fiorini, S. (2016). History and Scope of Environmental Anthropology. In Kopynina, H. & Shoreman-Ouimet E. *Routledge Handbook of Environmental Anthropology* (pp. 10-30), Routledge.
- Chambers, R. (1994). The Origins and Practice of Participatory Rural Appraisal. *World Development*, 22(7), 953-969.
- Chambers, R. (1994). Participatory Rural Appraisal (PRA): Analysis of Experience. *World Development*, 22(9), 1253-1268.
- Chambers, R. (1997). *Whose Reality Counts* (Vol. 25), London: Intermediate Technology Publications.
- Chambers, R. (2014). *Rural Development: Putting the Last First*, Routledge.
- Charnley, S., & Durham, W. H. (2010). Anthropology and Environmental Policy: What Counts? *American Anthropologist*, 112(3), 397-415.
- Crate, B. S. A., Einarsson, N., Ford, J. D., Lahsen, M., Paolisso, M., Schlee, G., & Crate, S. A. (2008). Gone the Bull of Winter? Grappling with the Cultural Implications of and Anthropology's Role (s) in Global Climate Change. *Current Anthropology*, 49(4), 569-595.
- Crate, S. A., & Fedorov, A. N. (2013). A Methodological Model for Exchanging Local and Scientific Climate Change Knowledge in Northeastern Siberia. *Arctic*, 66 (3), 338-350.
- Crate, S. A., & Nuttall, M. (2016 a). Introduction: Anthropology and Climate Change. In Crate S. A. & Nuttall, M. *Anthropology and Climate Change* (pp. 9-36), Routledge.
- Crate, S. A., & Nuttall, M. (2016 b). Epilogue: Anthropology, Science, and Climate Change Policy. In Crate S. A. & Nuttall, M. *Anthropology & Climate change: From Encounters to Actions* (PP. 394-399), Routledge.
- Fagundes, G. M. (2019). Fire Normativities: Environmental Conservation and Quilombola Forms of Life in the Brazilian Savanna. *Vibrant: Virtual Brazilian Anthropology*, 16 (1), 1 – 22.
- Finan, T. (2016). Storm Warnings: The Role of Anthropology in Adapting to Sea Level Rise in Southwestern Bangladesh. *Anthropology and Climate Change: From Encounters to Actions*. Left Coast Press, Walnut Creek, CA.

- Haenn, N., & Wilk, R. (Eds.). (2006). *The Environment in Anthropology: A reader in Ecology, Culture, and Sustainable Living*, NYU Press.
- Karabaşa, S. (2019). Evaluation of Traditional Culture in Kaş-Kekova Specially Protected Area in Terms of Culture-Environment Relations. *Folklor /Edebiyat*, 25(97), 207-227.
- Kiik, L. (2018). Wilding the Ethnography of Conservation: Writing Nature's Value and Agency. In *Anthropological Forum* (Vol. 28, No. 3, pp. 217-235). Routledge.
- Kirksey, S. E., & Helmreich, S. (2010). The Emergence of Multispecies Ethnography. *Cultural Anthropology*, 25(4), 545-576.
- Klepp, S. (2018). Framing Climate Change Adaptation from a Pacific Island Perspective—The Anthropology of Emerging Legal Orders. *Sociologus*, 68(2), 149-170.
- Kopnina, H., & Shoreman-Ouimet, E. (Eds.). (2016). *Routledge Handbook of Environmental Anthropology*, Taylor & Francis.
- Kottak, C. P. (1999). The New Ecological Anthropology. *American Anthropologist*, 101(1), 23-35.
- Locke, P. (2018). Multispecies Ethnography. In Callan H. *The International Encyclopedia of Anthropology*, (1-3), Willey - Blackwell.
- Lockyer, J., & Veteto, J. R. (Eds.). (2013). *Environmental Anthropology Engaging Ecotopia: Bioregionalism, Permaculture, and Ecovillages* (Vol. 17), Berghahn Books.
- Marcus, G. E. (1995). Ethnography in/of the World System: The Emergence of Multi-Sited Ethnography. *Annual Review of Anthropology*, 24(1), 95-117.
- Milton, K. (2002). *Environmentalism and Cultural Theory: Exploring the Role of Anthropology in Environmental Discourse*, Routledge.
- Milton, K. (Ed.). (1993). *Environmentalism: The View from Anthropology* (No. 32). Psychology Press.
- Orlove, B., & Caton, S. C. (2010). Water Sustainability: Anthropological Approaches and Prospects. *Annual Review of Anthropology*, 39, 401-415.
- Paerregaard, K. (2020). Communicating the inevitable: climate awareness, climate discord, and climate research in Peru's highland communities. *Environmental Communication*, 14(1), 112-125.
- Pathak, G. and Nichter, M. (2019). The anthropology of plastics: an agenda for local studies of a global matter of concern. *Medical anthropology quarterly*, 33(3), pp.307-326.
- Puntenney, P. (2016). Where Managerial and Scientific Knowledge Meet Sociocultural Systems: Local Realities, Global Responsibilities. In Crate S. A., & Nuttall M. *Anthropology and Climate Change: From Encounters to Actions*, Routledge.
- Robertson, R. (2018). Glocalization. In Callan H. *The International Encyclopedia of Anthropology*, (pp. 1-8), Willey – Blackwell.
- Smith, R. C. (2017). An Alternative Conception of Social Pathology. In Smith R. C. *Society and Social Pathology* (pp. 43-124). Palgrave Macmillan, Cham.
- Strauss, S., & Orlove, B. S. (2003). *Weather, Climate, Culture*, Berg.
- Sutherland, E. H. (1945). Social Pathology. *American Journal of Sociology*, 50(6), 429-435.
- Sutton, M. Q., & Anderson, E. N. (2013). *Introduction to Cultural Ecology*, Rowman & Littlefield.
- Winthrop, R. (2013). Environment and Resources. In R. Nolan (Ed.), *A Handbook of Practicing Anthropology* (pp. 266-277), John Wiley & Sons.